

عبور از کانال تجارب



سیاوش

عزیزان گرانقدر و متفکر!

میفواهم که سفن‌نام را بدون مقدمه پینی با پرسش‌های نسبتاً ضروری آغاز نمایم:

آیا می‌توان تاریخ و ضد تاریخ را نادیده گرفت و از کنار آن چشم بسته عبور نمود؟

آیا می‌توان با گام‌های فراموشی از روی سینه تاریخ عبور کرد؟

آیا می‌توان با منسوخ نامیدن رویدادها خود را قناعت بخشید؟

آیا می‌توان با منسوخ دانستن حرکت‌های پیشین خود را برائت داد؟

آیا می‌توان با فسخ واقعیات، اندیشه را صیقل زد؟

آیا می‌توان با فسخ اندیشه، واقعیات را قرائت کرد؟

با طرح این پرسش‌ها میفواهم بنوبه خود به گذشته حزب و شافصه‌های آینده آن تماس بگیرم تا با نقد تاریخی خود از طریق شکافتن بمران و پهنای تاریکی به فضای روشن‌تر برسیم. جای تأکید است که تا نسل ما به پرسش‌های اساسی و بنیادین پاسخ جستجو نکند؛ شاید ما نتوانیم در کارهای امروز و آینده با نگرش سالم و روینده پرواز نمائیم. اگر

ما به پرسش های دورهٔ حاکمیت جواب های در فور ندهیم، تسلسل پرسش ها تا شانه های نسل های بعدی سنگینی خواهد کرد.

گفته می شود که ما دیگر ادامه دهندهٔ راه دیروزینه نیستیم، عصر ما نو و راه ما تازه است؛ پس هیچ مکلفیتی نداریم که به پاسخ مسایل دیروز بپردازیم. برای یک لفظه بپذیریم که پای جبر مکلفیت نه، بلکه اختیار افلاق سیاسی و ضرورت نقد منصفانه، جامعه شناسیک، علمی و آکادمیک آن دوره، از ما چنین اقدام مسورانه و تاریفی را می طلبد.

نقد حاکمیت حزبی

روشن فکر چپ افغانستان بطور کل و حزب ما بطور خاص بفاطر بدست آوردن قدرت سیاسی دست به مبارزهٔ سیاسی برده است، هر حزبی به شیوه های متفاوتی فط مشی خود را از طریق بکاربرد ابزار های مشفص مبارزاتی تثبیت میکند. تا آنجا که من آگاهی دارم حزب ما در برنامه و نقشه راه خود، راه مبارزه پارلمانی را فط کشی کرده بود و در کوتاه مدت قطعاً فکر گرفتن قدرت را آنهم از طریق نظامی نداشت. اما چرا چنان شد که در نتیجه یک حرکت نظامی تصویب نشده در مراجع تصمیم گیرنده حزب، قدرت سیاسی را بدست گرفت. سؤال از همین جا آغاز میگردد که آیا حزب ما در آن مقطع تاریخ واقعاً به چنین تصمیمی بزرگ رسیده بود؟

بهش هفتم ثور و ششم جدی بار ها از جانب اعضای حزب صورت گرفته است ولی بگمان من که تا هنوز نتوانسته ایم این پرسش های اساسی را علمی و تئوریزه نمائیم و پرسش ها هنوز بجای خود باقیستند و از ما جواب های منطقی، تئوریک، ترمنولوژیک و تازه تر میطلبد.

آیا ما بعد از ثور، نمی شد که کار هایی میکردیم که نگریم، مثلاً بجای داغ سافتن افتلاغات بین فرکسیونهای حزبی به وحدت نسبی بین فرکسیونها تمکین میکردیم آیا نمی شد که شریفانه از بر فور غیر رخیقانه و حتی فهمانه بین جناح های حزبی جلوگیری میکردیم؟ آیا نمی شد که بجای سجره بر آستان مقدس انترناسیونالیزم روسی به وحدت درونی و درون کشوری می اندیشیدیم؟

هالا چگونه پاسخ بدهیم که از خودخواهی های بلند رتبه گان و رهبران جناح ها، پی ماتم هایی که بالای حزب نیامده است؟ مگر جنگ بین چند قدرتمند باعث تباهی و پراگندگی چندین هزار عضو نگردیده است؟

آیا نمی شد که قدرت را مطلقاً حزبی نمی سافتیم؟ آیا نمی شد که اپوزسیون را طبقه بندی میکردیم و مخالفین مترقی را بجای گردن بردن به مذاکره و همسویی و شرکت در سافتمان جامعهٔ پسا سرداری دعوت میکردیم؟ مخالفین سنتی و فئودالی را فقط با سلب مالکیت و سلب اوتوریتت تاریفی شان قناعت میکردیم؟ بجای تصفیة فزیکلی به دیالوگ و نبرد فکری میرفتیم؟

من باور دارم که تمام این نمیشد ها را میتوانستیم به میشد ها تبدیل نمائیم، اگرچه هرکودتایی بهمان میزاید و از کودتای شور بهمان درون حزبی و بهمان برون حزبی روئید و بسیار مهارت بکار بود تا به این دو بهمان خایق می آمدیم و مبرهن است که از حضور قوای فارچی، گلشن ها نمیرویند ولی اگر از درجه و غلظت وابستگی میکاستیم، شاید می توانستیم با فروج ارتش سرخ عمر سیاسی خود را ضمانت مینمودیم.

این پرسش بزرگ هنوز بجای خود است که تاریخ معاصر با سقوط حاکمیت حزبی چگونه برفورده خواهد کرد؟

چه می توان انجام داد

اگر بفواهیم به هیث یک سافتار حزبی دوباره سازی شویم، هرگز نمی توانیم بشیوه های قدیمی و دیروزینه بسنده نماییم. حزبی که بر مبنای سلیقه و گذشت های غیر اصولی ایبار گردد مانند گذشته بزودی به توتت های جدا افتاده و متضاد تبدیل میگردد. حزبی که از فلتد دیالوگ نگذرد و بر اساس ایبار اوضاع به وحدت نفبگان تمکین کند، هرگز مؤفق به کارهای بزرگ و سازنده نخواهد بود.

حزب برای پفته شدن و تثبیت تاریفی خود مجبور است که :

به پرسش های فوق الذکر پاسخ های منطقی ارائه کند

به نقد دیدگاه‌ها و شیوه‌های متروک اقدام‌کند

به اندیشیدن و بازاندیشی روی بیاورد

به دیالوگ و مبارزه فکری ارج بگذارد

به اعتراف اشتباهات دیروزینه بیندیشد

به بیگانگی از خود نقطه پایان بنهد

به اپوزسیون با دید و روش سنتی ننگرد

به آزادی و عدالت اجتماعی پابند باشد

به نظام جهانی شده سرمایه تمکین نکند

به استقرار یک نظام مترقی و مستقل سعی ورزد

به ارتجاع مذهبی و غیر مذهبی دل نبندد

به جنبش روشنفکری بیندیشد

به بیهوشی روشنفکران چپ و مترقی درگیر شود

همه این کارها و ده‌ها کار دیگر را زمانی می‌توانیم انجام بدهیم که از یکسو با افکار قالبی و دهشت‌آفرین وداع بگوئیم و از سوی دیگر با چنگ زدن به شیوه‌های جدید مبارزاتی، زمینه کارهای رفیقانه و بزرگتر را فراهم نمائیم.